

بن گشود و مع توجه اطاعت بر او تسلیم می کنند این عقد چنانچه از آنکه آنرا برزاده و امین  
و امین زاده بوده اند بر او <sup>نکته</sup> به نوبت گذارند و اسباب حضور و بیرون رفتن این بازرگان و قادیان  
مان و همان یک از سرداران برهمنه که اطمینان دارد که مدتی بعد تمام عباد الملک و برهمنی که  
رکنهای برهمنی است خود از کاتب شاهزاده جدا بوده با عباد الملک هم خیال شده  
شورش افراغ و افراغ نهاد و آنچه افراغ را از این داد تا مورانین خلع و تاج  
روزگار تنگ آمد شاهزاده عالی گوهر در اوقات این عبرت به شاه در آنی برنگاشت و بیان  
سبب را بکامل روایت دادند و اجازه حکالی ویرا خواستن ساخت و هم با استقبال بی تاخیر  
هند شجاع الفواد نواب جلال الدین حیدرخان و محبت الدوله محبت مان برهمنی  
و احمد خان غالب جنگ و حافظ الملک و دیندینان و فرستادند که با شاهزاده را کار  
بکارزار افتاد که با رام نوین و بیرون بر سر جد فرعی خان آویزه های از آمد و هم با آنکه بیرون  
بمازش ایشان ستیزه عارفان المخصر شاهزاده گامهین میگشت گاه پیش بهرفت پایانی  
کار رام نوین به تقلید پرستاری شاهزاده و روانه شدن نهاد و نگاه نامه افراغی بیرون بر فرق  
بیرون افتاد که بر افتاد جمع فرعی خان بوزن آراغ را بهره احضار در باران درخت هند رین  
ادان شاهزاده محمد اکبر که بهره اظهار بر افروخت که بوفد یافت و عهد رین عرصه از دور  
نیزه سران عالمگیرانی را روزگار شهری که که ملک حقیقت رفت .

- سال ولادت شاه عزیزالدین عالمگیرانی -
- بروزادینه سال دوازدهم و پنجاه و دوم از هجری
- مقام ولادت - صوبه بلخان -
- سال جلوس - دهم شعبان یوم سه شنبه سال دوازدهم و پنجاه و دوم از هجری -
- مقام جلوس - شاه جهان آباد -
- تاریخ جلوس - شاه و انفراد عالمگیر با از اول ماه و پنجاه و دوم از هجری -
- مهر - گاه تاریخ به شهر آید -
- مدت عمر - هفتاد و سه سال و در آنجا ماه و نود و دو روز -
- بابت سالانست - دو سال هفتاد و سه ماه و بیست و هشت روز -

سال وفات - روز عید ششم آذرین سال هزار و یکصد و هفتاد و سه -

مقام دفن - بیرون شاهجهان در مکه همان بادشاه پسران پسرش منزل گاه آمد -

تاریخ وفات - شاه عالی <sup>نسب</sup> عزیزالدین <sup>ن</sup> کن بود در جوانی رحمت جانی \* کلبت هاشم

جو رفت در جنت \* وار و هوش مرد ابروایح \*

اسماعیل اولاد ایشان - شاهزاده عالی گوهر - و میرزا جمیعت - و میرزا پنگو و میرزا طالع -

و میرزا حسن - و خیرالنساء همگ - و دولت النساء همگ - و کرامت النساء همگ -

امراض ایشان - مدارالمهام عمادالملک غازی الدین خان و انتظام الدوله بن قهرالدین

خان و نواب نجیب الدوله نجیب خان - و نواب شاه نواز خان بنگالی و غیره و غیره \*

حسن الدین بن محی السنه بن کام بخش بن اورنگ زیب چون عالمگیرشاه شاه محمد عزیز

الدین بملک بقا شادت عمادالملک غازی الدین خان بنظا هووالو شاهجهان آباد را

گردانیده <sup>گردانیده</sup> شاهجهان ملقب ساخت و خود حکم رانی برداشت اشوب هاشم سترگ بر ساخت

جلوه با مرشدگان گنگان آورد باویزه شاه درانی سگالدر نمود پس مرشدگان طریقی بپوشن

شاه درانی را برداختند آماده شهره کنند هیچ آوازه آمد آمد شاه درانی نتواند گوش

انروز هرکه و مه شد پس گروهی مرشدگان درجیم عساکر رکابانانده برادر بالاجی مرشد

به آمدند که آویزه شاه درانی را بسبب در سرداشتن پس رکابانانده پیش از آنکه به

بنجات توجه کندان حرکت را با سرداران مرشد بسپهرهند گرم روان ساخت که سدره

نرد شاه درانی <sup>نوند</sup> نونهند / خان نام که از شاه درانی سپهرهند را عامل بود ایشان را منع

ا غور نمود شکار به بیکار آمد و چند خان جان یافت جبهان گداخت برین آگاهت شاه

درانی به نادرشاه گرم روگشت تاوشیا رکابانانده باعسکر پیش از پیش گام بانسو

نات زد پس در میدان سپهرهند با مردولشکر اشرف حرب سله زردانجام بسیار والا

پادگان مراد راه نیستو پیروند درین نابودی گرفتند رکابانانده روپوش نهاد پس

انشادکام پس فنون بیل گویز چون شاه درانی نهل هر روز نواخت به راهجهان

آباد برداخته چون این شهر را از عظمی و قوت باسیران و کشتی در این باختره بریشان  
گفته بودم از آن روز که این شهر را فتح کردند که در این لشکریان بود جنگ شاه درانی  
و با کشتن عتق و جان نبرد و سواران درانی بر او بودند این روز میرزا خود را با لشکر دراز  
از راه کوه آبدان پناه درانی کوچا برد. قیامان با سواران جنگ جان که اهم جنگانش ایشان  
بود و بار کوه پناه که با بزرگ شاه درانی با رانین لشکر بود. بوسه آمیزان نبرد با خصم  
بسیار و هجوم پیشانی بشویده خاطر بوده در این جنگ درانی راست خرام شدید  
شاه درانی که راه رو خیر طریق بود به این مسجد <sup>الروزی</sup> راهگراست راسته جهل شد و  
سرداران شاهان و سر لشکر کرد. انتظام عسکر نوده دراز خرام شد. بودی پانی  
پست که جهل گروهی دهنی است هر یکی را رفتار با حصار آمد از هر دو سو نود و چهارفت  
آهوه ها دست بهم داد هنگامه خوب و جنگ سرداد فاروژها میان سختی رفت  
دوشتی آمد. پایان کار از هر یک جنگ نبرد دست انتظام یافت هنگامه تیغ بر ساخت نگاه  
پهلوی و سواس را و آسپین از تنگ. دریافت و گردن سوادس را و آزان از تیغ برداشت  
که در حال این هر دو ضیاره جان باختند راه عدم گزیند و هم بسیاری سرداران ایشان  
و فراوان همراهان ایشان نه تیغ کشیدند که ابراهیم از ده تا پانزده هزار گویند این صلی  
تفرقه در جمعیت برهنگان بوجیب افتاد و همگی رو بنظر نهاد سراسیمه حالی بدید  
گشت آشفته مالی پدید آمد. هشت همت دو تالی گرفت و او سنگی رو آورد اوارگی و  
بنیود ناکام برگشتند با صد آلام پس گشتند چنان پشیمانی دو گرفت که گویند در ک  
ان بحال گشت بلکه نبردگی نبرد آرائی و سر آویزه آزمائی از سینه هاید رفت از خاطرها  
برجست و شاه درانی دوست گام <sup>علی</sup> گشته نواحی روزی برافراشته نایه بیکران که آنرا  
اندازه چار کوزر کنند چه از نقد و چه جنس از آن داشت بدست آورد و گام پشاهجه  
آباد فرسود برین آگاهی عماد الملک قازالدین خان با بدیشه آمد و بگمان اینکه از دست  
شاه درانی باشد که بیاد فری آید پنهان بودن راجحان بهر تهور آورد که او با آنسو نبود  
سنگ دوست گام بهمنی کسر که کار دلخواه بود. مقابل دشمن گام -  
سنگ بیاد فری بهمنی کسی را به پاداش آوردن -

و نواب زینت و بیگلر بیگ شاهزاده طوق گوهر بودند. این سواران در شاه درباری شاه و کوروس  
 حضوره شاهستان آنجا بود که جمیع ارباب شریفه نام رفته اند و اینها را از آنجا آوردند و در میان  
 را از آنجا بیکران و بیجان نوازی را بر او فرستادند و شاه در آنجا رسید و احمد  
 را بفرستادند که نبود در دایره نامه فرستادند و در میان ارباب رفته اند از زینت  
 شاهن بگذاشتند آوردند و بدانی کردانند شاهزاده جوان بخت بن شاه عالم عالی گوهر  
 را نائب دولت کرده خطبه بنام عالی گوهر کردند و آنکه پهلوان زینت را احمد بن  
 احمدان پهلوانی و صاحبان ارمغانی پهلوانی نصرالله خان نام پهلوان گوهر فرستاد  
 چون رفته نامه به پیشگاه نظر شاهزاده عالی گوهر آورد و حقیقت که بود و آن بود و هم  
 شجاع الدوله جلال الدین حیدر خان پرستار اسفان شاهزاده شده نامه گذاشته را  
 بفرستاد و هم از نامه نواب زینت محل و عرض داشت نجیب الدوله نجیب خان و  
 غالب جنگ احمد خان و حافظ الملک دودی. خان پهلوان شاهزاده عالی گوهر بدین  
 این خبر بقلب شاه عالم بوده در قصه سپهر او غایب پسر نهاد و جلوس بیمار است و  
 به پاس ایزدی چنین بزین نهاد و نامه پشاه درانی با پسر نجیب پورنگاشت و با  
 میانجی ادای داشت و هم او را بنواخت چون رفته باز آمده و آنور و کوچک شاه عالم  
 بهان کرد پس نامه درانی گام سپید پاره خویش گشت پس ایندرون شاه عالم را  
 با صرار شجاع الدوله و شکران پهلوانان باز در مقامت آمد رزم گرم کرد تا گریه با  
 انگیزان سا نواز آورد و آهالت صوبه اود پسر و بهار و بدگاله بانگیزان ارزانی  
 کرده ایشان را والی آن زمین نمود و از انگیزان پست و شش لکبه رو به سالانه  
 آرد ترا رقم شد چون ساختگی بهان شد سخن بدیمان بود. بهرینیک و بد با حق  
 یاری کیم \* بدین گفته دعا استواری کیم. و هم شجاع الدوله چاره ندیدند  
 آنکه انگیزانها باز بند گردید چون با اطاعت شد راهی اوده شد و پنجاه هزار رو به  
 سالانه نذر گذار شاه شده فرمان تازه دریافتند متوجه ملک اوده شد و هم بهر قاسم  
 علو خان داماد پسر فرعی خان که سپاهش بجاهش آورد بانگیزان اشق نبود و



تکم نبود . خاتم قادیان چون گرفتار گشت کوه کوه آمدند و بانگ از کوهستان قلمه که  
مستور طی غای جوانند مرا نگه داشتند و آورده اند که شاه جوان را از هر گونه  
بازمانده از هر غلند فرستاده چون شاه سلطان میرزا سلطان بنو باصید نگه داشتند غلام قادیان  
بهر گاه آن جهان جان را از میان برداشتند که بازرگانان در شهرها و کوهها ساخت  
و آفتن بی نام در نورخت برانگشتن ناموس و گرفتن ارضی <sup>امسباب در حرم مرا</sup> بی نهایت  
هرداخت که آمیخته است و هر گونه گودید <sup>کالا بلا کتور</sup> چون بدینگونه دیدان ما به  
که در گویانت بتمه و بصورت شد اکثری قانها قان را از مقلان آورد و در هر وطن سخن  
سله لجر را از اسما نبود و هم شاهزادگان را از <sup>از پدیان</sup> حاسون گردانید جان جهان  
شاهزاده بیدار بخت بن احمد شاه بن محمد شاه را به جهان شاه نام کرده سرور آرا  
گودانید <sup>مکه اوچقان زد - بزرگه زد</sup> وارش تا چون بخت \* محمد جهان شاه بیدار  
بخت \* از شاعری چنان نظم یافت و با از شاه چمن و ام یافت به بهای آمد  
- چون گودفته ها بهای \* فلاکادر لعلت زده نیگ بحرام \* و چون حمله بر آورد یک  
سلطان \* که بخت خفته و بیدار شه غلط الحرام \* بکرد گوش بعدی که او نبوده  
بهان \* نشاند بر سر تختش بزور جبر تمام \* نام به خواست که فرجت بختی هستی \*  
تعدنگارش سال جلوس آن ناگام \* معلوم میشود که این حرکت که از <sup>از دست</sup> دست غلام قادر  
تداوت ویرا موجب افتاد بخت و نهم از ماه نه قصد بود و سال هزار و یکصد و  
نود و نهم از نوری که این خیرانشان یافت امراض شاهین برین خیانت غلام قادر آهت  
مدامت او آوردند که همگان بطاریب و سع و سع <sup>بمعدیب و خشتناک</sup> برخاستند  
و سند بهید از قریب آباد که دوازده کوه مسافت از شاه جهان آباد <sup>اوراست</sup> اوراست به قشون  
تصور که دانست به صوره شرافت پس همگی بکار برور هله آوردند تا <sup>حمله</sup> عسکرش را  
مشمس ساختند غلام قادر دروازه های قلعه را <sup>بند</sup> بند کرده و <sup>اورا آبادی</sup> اورا آبادی نگهد و از  
بالای آن ثوب و تفت انداخت روز چند بدینگونه جنگ انتظام یافت و لم غلام قادر  
مدانست کار که ناسزا از ویرو آمد بدون انتظام نخواهد خفت هراس غلبه بر عقل و

آورد خواست که شعری را نموده از <sup>صاحب</sup> شاعران کلامی که در آن زمانه فراوانی که این برون کلام  
بودند بیرون میآید و آنرا در میان خود میخواندند و چون بعد آنرا میخوانند با آفتاب که در آنجا  
بهنگامی و آنچه گفته اند از آن برون میآید و چشمها را از آن میزدند و کلام را در خانه  
مؤمن افتاد و غلام قادر یا احتیالی بقدر امکان بود اقلیا از آنجا که در آنجا بود از آنجا  
باس از شب گذر کرده و آن خدا که ملائکه را فرستاد تا چشمها را از آنجا بکنند ایام تمام  
تمام قادر در کلام دو ماه و نیم میبرد چون غیر از کلام او چیزی گفت  
میکنند مردم از آنجا میمانند و در آنجا میمانند از آنجا که غلام قادر از آنجا فرار میبرد  
همچو این خبر از آنجا کلام برخواست دور از آنجا افتاد حال نواب شاه نواز خان <sup>بنیامین</sup>  
در کلام نهاده بنام رسد ایشانرا از جمله بهر طوری دیده میدادند و یاد رفتند  
نشانه بود بعد از آنکه غلام قادر برگردید که لشکر در حالش گرم روزستان ایشان  
را برگردان و مسلسل ساختن و حکم شاه که زنده بیاورد و هم از سندیه برگرفت  
و علی بهادر وزن شمر با عسکر عقب او روان شدند غلام قادر را چنان پاس  
دست داد و چنین هواس در گرفت که از هم جان از طریق راست بر کار شده  
شب از روز ساخت و گام شتاب برداشت شب تا بود از آنجا خود جدا شده در سواد  
میرفته بروستای پناه برده خود را در حفاظت و واگذاریت سفر چون نمودار شد  
سپاهش او را ندیده بولوله آمد و <sup>بزلله</sup> رفت با انتشار پیوست راه خویش فرایش  
گرفت اگر از آن بلوای شاهی گرد آمدند انصاف چون لشکر شاهی و عسکر سندیه  
بتلاش و جهل چهار سو میگردید تا علی بهادر که یکی از سرداران سندیه بود  
مقتضود در سیدی غلام قادر را در گرفته بند بدست زنجیر بها طوق در گردن او  
نهاده به سندیه آورد سندیه چشم بر مشیات و نوشیده و بران دل نیاورده که در غو  
لذت است که در انتقام نیست او را و خوب کشیده پیش تراشیده رویش سپاه کرده  
چشمهاش و بر کشیده شده ساخته بهر کوشش روزی بنظر خلائی رسوا ساخته شد  
را از گردن سبک نموده سرش را با نیزه برداشته بهاش شاه انداخت زمین رو آب

تازه از شاه عنایت فرموده و نوازخان را پسر و ناله فرستاد تا ملک فرزند عزیز میرزا شاه  
نوازخان عهد و غور و جنگ و کتب هند فرمود وزارت در آنجا بود دولت را مد از المپام  
ساخت پس این نظام داری خلافت و اطراف این قسمت کشورها را <sup>پادشاه</sup> حکمران شد و  
همچنین هزار روپیه ماهوار شاهرا <sup>پادشاه</sup> داد و باقی کارش را به جاسا که کتایا خواهر او بود  
سلطان پنهان میرت زند این آند چون مدینه بلانکر زبان پیرخان گید و در <sup>پادشاه</sup> آرا  
تبدل متیزه ها آورده و معرکه که لشکر انگیزی <sup>پادشاه</sup> نسبت بدیده را برهم زد  
ایشان را هترقه ساخت پس شاه پنهان آباد <sup>پادشاه</sup> میان بیست و پنج سوگند فرج جوئیل  
لارڈلیک بهادر بهمدان پهلر گنج که بمسائل در واقع چین اجمال دارد خیمه و سفرگاه  
بر اساسات ظهل جنگ بتواخت کوتیل کوئی فرامیسی که سرخیل عسکر شده بود  
گورنور و سپاهش را پادشاه اطاعت شد بازدهم ماه سپه بود و از سال هزار و  
هشتصد و سه از معیسی اانجا که جوئیل لارڈلیک بهادر یکی از حسان انگلش  
و از اولایان انگلستان بود همانا لارڈلیک بخوش خوئی داجوئی داد گمتری گرم  
بروری انصاف داشت مردی بود با پروتو رئیس بود با بصورت همه که دره با او بود  
فرمان پسر و گشتند شاه هم نواب همین الملک فرزند عزیز نواب شاه نوازخان  
بهادر وزیر سلطنت و میرزا ایزد بخش که پسر <sup>پادشاه</sup> نیاو مسروف بود همین پور خلافت  
را با استقبال و فرستاد ایشان بداین رفته اورا بد بهار ناهو آوردند و بر آئین  
د بهار شاهان د هلی آگاهی دادند لارڈلیک بهادر که شایسته پایتیه مرد بود احتضار  
را که حکم بافت لباس سردا رانه برتن بیمار است و تسلیم بندگی سپرده لوازم در بهار  
بها آورده کورنر نوم شاهانه پیش گرفته و نذر هدایا <sup>پادشاه</sup> گدارده بر این تخت شاهی  
زانورده لخش <sup>پادشاه</sup> بر تخت قائم بوده عذر حال را نبوده <sup>پادشاه</sup> تهناتاً گردیده بجای نواب  
شاه نوازخان بهادر دستور نشانی آمد و پایتیه اورا شاه پیوه بدد خلعت هدیه  
پانده <sup>پادشاه</sup> فرج مرورید <sup>پادشاه</sup> به بهار و بختاب صمصام الدواء اشیر الملک جوئیل  
لارڈلیک بهادر خان دراز خان سه سالار <sup>پادشاه</sup> فتح جنگ پایه و الا ساخت القصد

<sup>علیه</sup>  
پس خرام یسئو  
پس پشت رفتن



بند گات و هندو - نگه آن پسر شاه را زانکه بنده گار شاه هندو ملاک و بافت شاه  
 را به سینه اید آورند و او بزرگ گوت عظیم که چند هزار روپیه را بدلايه حاصل آورد  
 که آمدن آن شوق سبب شاهي بود و روز بروقت منزلت می آورد از آنجمله ده هزار روپیه  
 بفرستید و دو هزار روپیه و پانصد روپیه با خوار - اجواب شاه نواز خان بهمانه فرستید  
 نمود پس برین بیان رقم شد آنکه من جز بر روشه عمل شاه انگشبه روز بروز درازی  
 گرفت آن بزرگ فریاد شد تا یکی از جهادى بزرگداشت که در سووار و شامت پانیه عدل  
 و قضا استقامت بهر کس رو فتح آورد خیا تا جهادى لاوژامیک بهمانه و سپه جلاله فتح جنگ  
 ازین بهمانه خود هر کس را احترام و اکرام به ساخته پانیه و در وجه هر کدام به شتابت  
 شرقا را بدلجویی امرا به خلق خوئی غربارا بدلدی میخواست بهر گونه خلق را  
 رام می نمود شاهزاد دل بدست می آورد تا امروز او را زکر به نیکویی میکنند پس  
 شاه بهند اسباب بسیار آید و فکر ترویج فرستد آن گرفته بدستش گذرانید و زیاده  
 ازین داستان نشان را اگر بخوای در نسخه برات افتاب نما که نگاشته جدا بجدم  
 حضرت بدین الدوله نواب شاه نواز خان بهمانه راست به خوانی که از آغاز تا این حال  
 فضیلت ایشان بنظمه سپارده و قطعه نیکو برگزیده -  
 سال ولادت عالی گوهر شاه عالم بادشاه - هفتدهم دهتمده سال هزار و یکصد  
 و چهل اهجری از بهان لعل گلار ملقب به زینت محل -  
 مقام ولادت - در قلعه شاهجهان آباد -  
 سال جلوس - هشتم اول حمادی سال هزار و یکصد و هفتاد و دو اهجری -  
 مقام جلوس - نواح اله آباد -  
 تاریخ جلوس - سال اجلا به شلمه عالی گوهر بهر شهر سلطنت با صد و وقار \*  
 احسن الله از سرالام گات \* شاه اهان پانیه با وقار -  
 مدت عمر - هشتاد سال و نیمه ماه و بیست روز -  
 مدت سلطنت - چهل و هشت سال جارماه سه یوم -

سال وفات در هفتم ماه صیام - میان - هزار و صد و بیست و یک از هجری -

مقام نایب - قصبه مهرابی - شمع و خلق - بدرگاه حضرت خواجه قطب صاحب

رحمته الله علیه - همه و بیفروسی - منزل فقیر یافت -

فازند و وفات - حضرت کبریا و سر - بذول شاه عالم - شاه - سال تاریخ وفات ایش

عالی مقام - دل - ناله کفایت - هفتم شهر صیام -

اولاد ایشان - میران جوان بخت - میرزا اکبر شاه - میرزا علیخان شکوه - میرزا مهتم -

میرزا ایزد بخت - میرزا بهمن بخت - میرزا امین بخت - میرزا فرخنده بخت -

میرزا بهرام شاه - میرزا جبهو - میرزا فریدون بخت - میرزا خجسته بخت - میرزا

سکندر شکوه - میرزا فضل - اکبر آبادی بهکم - بهمن - بهکم -

وزرا و امرا - نواب شجاع الدوله مدار لاهیجان - آن نواب نجیب الدوله روحیه

د - مستور سلطنت بوده نواب نجف خان - نواب محمد نواب حسین الدوله فرزند عزیز نواب شاه

نواز - از بنیامین وزیر گشت و خانجاده خان بن نجیب الدوله بخشی و نواب نوازش

خان بهادر امیرالامرا - واحمد قلبخان بخشی و سر بلند خان بخشی - و نواب

آنها الدوله بهادر میرآتش و غیر از آن امرا بسیار بودند -

اکبر شاه ثانی - خون فردوس - بنوار شاه عالم انگلیس شد اکبر شاه بیاری حسین الدوله

فرزند عزیز نواب شاه نواز خان بهادر والی قلعه شد صاحب بخت آمد چون پدر با

امرا بهمراد وفات مینمود این بادشاه بهسید زکریم النفس حلیم النواج سلیم الراج بود

در دوران ایشان نواب نامدار وزیر هند کورنیر جنرال مستر لارڈ امیر هشت بهادر

سازمانده مرزا سلیم دستوری احصار دربار در یافت و به ششصد در دربار نخست

نواست هفتم ماه جنوری بود سال هزار و هشتصد و بیست و هفت از محسوی

به مجرای سد وای ششصد نتوانست که حضوری او بدربار همان بود برخاستن

شاه از دربار همان انجمنی موجب آزرده آمد -

سال ولادت ایشان - هفتم ماه نصیاب سال هزار و یکصد و هفتاد از هجری از شکم

نواب قدسیه بیگم که مبارک سخن هم خطاب داشته -

مقام ولاعتیقه که یکی روز از محل آمد -

سال جلوس - هشتم ماه میام سال هزار و دویست و پنجاه و یک از هجری باهتلم

فرزند عزیز حسین الدوله نواب شاه نواز خان بهادر -

مقام جلوس - در قلعه شاهجهان آباد -

تاریخ جلوس - بهر چو کرد لیا ، خلافت اکبر شاه ، بشرف دولت و اقبال عزت و ناموس ،

سرش قیام از وی بدیده نگاه ، چهیز عشرت بهیز بگفت سال جلوس ، -

مدت عمر - هفتاد و نه سال در پناه بخت و یک روز -

مدت سلطنت - سی و یک سال و نه ماه و بخت و یک روز -

سال وفات - بخت و هشتم آخر جمادی سال هزار و دویست و پنجاه و سه از هجری -

تاریخ وفات اکبر شاه ثانی - چون برفت از جهان شد سیه آسمان زد و سحره

پای شان کس در اشک گفت ، سال تاریخ او هم اکبر -

مقام دفن - بهروز شهر به پناه آباد بنصبه میرونی بدرگاه حضرت قاتل صاحب

به نده به زن آرامگاه گفتندش -

از اول اولاد ایشان - ابوظفر ولیعهد - و سرزابلند بخت - و میرزا جبار شاه - و

میرزا جهان نسر - و میرزا سلیم - و میرزا باهر - و میرزا کعباد - و میرزا کیکاوس

و میرزا شجاعت شاه - و هوشی بیگم - و جمال التسلیم -

زرا و امراک ایشان - اول حسین الملک فرزند عزیز نواب شاه نواز خان بهادر

مدارالیهام حسین فرزندش نواب شاه نواز ، خان بهادر بنیانوی وزیرنده به خطاب

امیرالدوله بهادر منانیت شد - به نده دبیرالدوله خواجه فرید - زان پس میرزا

صیور از سلسله آباد نواب نجف خان بخشور ندو اه رف خان کتانی و

دیگر امرا به پاره بودند -

ابوالظفر سران الدین محمد بهادر اه باد شاه بن عوش آرامگاه اکبر شاه باد - اه ثانی



را ازان بانتظام آورد و انجام پروام دهد که بدام پیشکش شهباز کرده باشند

شاه با بروی بزرگان خود نظر نموده و مانند آن گذارش بخدمت او بدربار بطریق خاطر

بشکاد و عیانابخت که و ازین بود عقل فرسوده شد بعضی ابرای که شطاعت کردند

بزیوش نباید فرمود که اندام فلان و همچنان بکارنداریم ایروز را بدکار داریم خلاصه

اینکه / هرکس شب را بروز و روز را شب بخوری مصروف بود نه شاهرا اندیشه

جان نه شکردین و ایمان و نه شاه بر صفاران خدشه عزت و سامان حکام عالی مقام

انگیز را با مرآت شاهکی اتمام تمام بود و به همین یک جهت باعث انجام برام خاص

و عام دهل را شهرزه انتظام از هنگامیکه بانگیزان بود و برارونی بلند و اهل دهل

و اندام و الا بود هرکس در لیاقت و مروت خصلت ستوده و در تواضع و خلق سپهر

پسندیده نگاه داشت که گوئی همه فن ادب و حیا و تمام تر مهور و است آری لطف

مصحبت ایشان را که نبود که نشاطی نس اندوخت و خفاص نبود که مصروف نس بافت بباد

ازین چه گویم و داستانش تا کجا سرایم درین هنگام که خلق دگر و دگر طرز

فلسفه روش ناپسندیده لباس جد العاص جد املت نوعی فدات نو گوناگون بودم

لاف و کزاف کنند <sup>حیا</sup> با طوار بوقلمون چشم در دیده <sup>عقل</sup> زبان لبیده گرد آمده اند که گوئی خلق نوخیز همچو

مخدرات زمین خیز پدید آمده اند که نقش حیا بر زمین و طرز رفتار و هیئت انسان

ندارند مروت کجا همت کو اگر دردمند دست بمرتبهاد چون دست شکسته

دست بچنانند الا کواحدت و اگر مستمند زبان عذر کشاد مانند زبان بریده مستند

ندانند مگر بسفاقت بر رخ ازان برآه <sup>خود بینی</sup> از خود کیرا <sup>ندانند</sup> بهتر ندانند و اندی

انان <sup>متکبری</sup> بر تویم دماغی خود را بیشتر از همه بدانند از اینجا است که ستم سعیدی به حالت

گوشه هنر بهال کند کبر بر حکیم \* کون خوش شمارا اگر کار غیر است \* درین ایام

که عرصه ناسازگاری با زاواران برآمده و زمانه ناآشنای // ایشان را بخواری

از عیده ستاره دیگران خطره گر و روزگار با ایشان <sup>جدال کننده</sup> چالنگر - قتلان ز جور و جفا کار چرخ

ناهنجار \* کینه پرور و سلفه نواز و بد کردار \* جفا و بدرفتار دشمن و تلون طبع \*



آنجا کردن چون حساب گروه برآید و در آن است و چشم بآن واقع نشود برآید  
 نگاشتن است آیا بعدی و نه بعدی آنکه نگاشتن و آنچه نگاشتن امروز به این  
 که دی بیکوما چه بود امروز مثال حاجت برآید و آنچه بیکوما چه بود  
 بود چه بیکوما این عبر که بیکوما چه بود و نگاشتن آنکه بیکوما چه بود  
 دنیا خواب و زندگانی در خواب خواب است که در خواب بیکوما چه بود  
 خاطر لطیف بیکوما چه بود حال است که نگاشتن کلام نگاشتن بیکوما چه بود  
 چه آواره خرام که بیکوما چه بود از بیکوما چه بود اصل بیکوما چه بود  
 حالها سرکه شکر آنان بیکوما چه بود چرا که شکر بیکوما چه بود و بیکوما چه بود  
 دارم اگرچه این در آن دراز و حکایت طویل و عبرت آموز است که از تکرار آن  
 دلم درویم میگردد و نگاشتن بیکوما چه بود خام است آتشین بیکوما چه بود بیکوما چه بود  
 کلمن آن کجا و بیکوما چه بود بیکوما چه بود و آن بیکوما چه بود بیکوما چه بود  
 روزگار آنان نگاشتن است لهذا خواهم که زبان حکام در کلمن و حرف درون بیکوما چه بود  
 نرائم ولی ناگهیر نه از آن بارشاد بیکوما چه بود که نوشتن است بیکوما چه بود -  
 بر بیکوما چه بود دنیا بر بیکوما چه بود دل بیکوما چه بود خورم \* که آتش جهان گاه بیکوما چه بود  
 باند - چون طالب <sup>بالمع</sup> آن زبون گرفت و نظرا خیر بیکوما چه بود در رسید ناگاه بیکوما چه بود  
 بیکوما چه بود از زمین نوروز بیکوما چه بود بیکوما چه بود است دهنی و بیکوما چه بود و از آن بیکوما چه بود  
 فتنه آفتاب بیکوما چه بود و بیکوما چه بود و بیکوما چه بود و بیکوما چه بود و بیکوما چه بود  
 بیکوما چه بود آورد که دل از مردم بیکوما چه بود سرکار انگیز بیکوما چه بود بیکوما چه بود بیکوما چه بود  
 که سر بیکوما چه بود و طرفه هوا بیکوما چه بود در آمد که فرد از لشکر بیکوما چه بود دولت شاه  
 انگلیسه زهر آسمان بود که من در مخالفت نزد میگفتند که انگیز آنرا از میان بردارند  
 بیکوما چه بود تخم ایشان از بیکوما چه بود بیکوما چه بود و بیکوما چه بود است و بیکوما چه بود  
 که خداوند بیکوما چه بود را بیکوما چه بود و بیکوما چه بود بیکوما چه بود است که بیکوما چه بود ایشان  
 را موجب برگشتن ایشان از انگیزان آمد و اعمال بیکوما چه بود ان صورت آوارگی آورد







این خبر وحشت افروز خاطر شاه و ملوک و اهل اقصای ممالک بود. چونکه عمل روشن  
و ضمیر حسانی خاندان پادشاهی بپوشان وقت که بیطو و غیره فرجه از دستگیر تا اعلان  
برانگیزان ناروا. خواهر وقت زود عروسی داده بود است ایشان بر پایه ایان خواهد گذشت  
و هم فرجه که خیانت مخلوق بر خدای است بجزای بی صلتی اولی و نجس از ما را  
و اوستکی نیکر ولی بظن ظاهر بیان لکن همان مخلوق که در این بدائع خالق است  
در وقت تنگ بر ما هم ضرور بای حال باسداد پادشاهی قبول شهر گشته و  
بمحدودی تردد آهنده و زنده و نظر داشت زنده و قلعه دار در استانه والا به  
مابع و نیکدار <sup>مابع و نیکدار</sup> تا کید رفت لیکن چون خون جوشید گامرا زمین برگ مع طلبد لحظه لحظه  
روز به پادشاهی کردند چندانکه باز میداشتند سوار مع زدند آخر از آستانه آهنگ  
بالا خانه که قلعه دار را جانی بودن بود آورده بود از درون برون شدند پادشاهی  
ایشان بتو بیان همان بود و رفتن شان با آنجهان همان چگونه بلکه هجوم بدرگان  
کردان بود و جمع پادشاهی <sup>خام طبع</sup> حوال آن چون هر سو خون ناحق ریختند و هر سو  
و هر زن گردیدند و هر سو که و به آن خشن و باژن و فرزند تیغ کشیدند و دادید  
این حالت مستر زبولع پادشاهی و مستواسکن پادشاهی که از سرخیل عسکر تانمان  
بودند با فلان و بهمان بحالت سراسیمگی <sup>بگویی</sup> باورخانه انگیزی پناه گرفته بضمن  
سدید چون آب و دانه نداشتند و موسم موسم گریا بود و نفع شهران چنان  
از بی جمع جان به تنگ آمد باران تیغ آختن و گلوله باخشن نداشتند و راه نوازاران  
قرار کجا که کج آهنگی آن ناسزایان تانمان که بجای قدم بنامیند که گروهی گردان  
و آمد ناچار بعد نهمه روز آن جوران از بیم جان آتش دراز زدند و داد دلیری  
و سیرمردی دادند پس آوازی مهیب که زمره مردم آب میشد ازان بهط آمد و سلسله  
جان گهر از پدید گشت که خورد و بزرگ را که گوش بودند بسوخت و گروه را  
شیر و زهر کرده بخاک برابر سلامت و انبوه را از ان مقام مثل مرغ «واو» بر  
انراشته به زمین انداخت باین مردانگی جان دادند و چانهها باخوردند پس آن

گروه پداوت شمار لشکر شهریار را بشوارت اهل پیشین با خود ببرد داده نبردی تازه گرفته باهوان شاه در شده خسرو را گرد گرفت و هیبت ساسان خدیورا کوساله پدااشت و جمیع بارگاه را بریشان ساخت و طرز هزاره سراج بهمان انداخت شاه بیچاره چون شاه شطرنج در ضیق بود ناگزیر فحلیع بجا آورد فاطمه بزرگه فرمود که این همه واسه بگرفتن این گوشه نشین جرات است و چنین شورش به وجهه برای چه روزها شب شد و روزگارم با آخر رسید در وقت من آزاده پشت را و خلوه <sup>عبر آفرشد</sup> <sup>برگشتن حال</sup> گاهی پس امت امان عهد الهیای شان قهر افراغ امر اند بر کردن در آمدند و با اهتمام سرکوفتن شان برخاستند چون یار نیافتند بد دل بوده خاموش نشینند چون خواست ایزدی آن بود که ارکان دولت انگلیشه بکنند از تسلط بعضی دیار هند باز ایستند و بکنند بخت آزمائی در آینه اما چه جائی عیب و حیوت است که ایزد همچون اگر خواهد به نفع زره را خورشید و خورشید را زره کند - طرکه المین جهان بریم زنده که در حق آمد که آنجا دم زند - اوست مالک هر چه خواهد ان کند - عالیها در زره و بران کند - المین - سپاه نیا - مرام بدانجام بصره و دهلی بهر - از سو عریده ها انگشته خون ناحق بخاک ریخته آئین خون نیز - جنگیزی پیش

رفته گروههای گروه بناهجران آباد روح می آوردند و بتحصن - حصن حصین این - دوره می نازیدند بنهرد زادن - ارباب شور بید - پادان تازه میکرد و صورت خردش عیب دیگر باره بنا بهور می آورد -

افتد هم صیام دوازدهم یعنی سپیده دم شهریار به پداثر این المسم بیخواره بر داشت اوفه سرگردانی را دوگرفت حیوت زده سزا - اقراغ تملقیان آمد و پداستان - ان خدائی دانستند بچاره سنگالی برخاستند خواهندگان بادیه بهیای ساه والا - اند - ستر در پناه - با آوردند یکی را رهتودشی میوشه بگفت آمد - و دیگر

---

هنگام رکودن آهسته آهسته سنان کاتب زراب از روش شهر و غنای -  
 شش عریده یافتند و - کوز دایم سپاه رنج باقی بودند و در آن مرحله بهمن -  
 کردن بادوسه و آوردن اندک راه -

بدارالاماره لاهور راجه زده بخرح را بدارالخلافه انگر آباد سخن رفت که بهره جانی  
سپرده جانی شاه به است الاصلی بخرح گردیدند و باقی کارهای بجا آوردند

مجدد هم ماه روزا سپهر هم باد بانی لشکری کاخ کا با نظر خود بفرموده بواج تمام گرانید  
چند جوهری و بقال و بلبل و کجور و بده بفرمانی آوردند که عاقبت هشتاد و هفت تنگی  
خلوانی

و قلاشان به بیاضی و نبرد آن بیگری گرانده <sup>در آید</sup> الاوردند بجا آمدند حیوانی

و برشانی درآیدند و به بختی و حج مگالی در زدند بطار غصیه بروجیه بفرمودند

ببازر مگالی آن گرانیده

نوزده هم ماه روزا چهاردهم بانی جنگا کخ که خدیروا به بفرمان قلاش بیداشت و با

صانع ملکی تمسک آورد ابرام ماهی بزمین بوسه چهره نگار بفرمودند و هم خوابگاه

دولت انگریزی زانو زدند و بقدر و بشار بختی دینی آوردند چگون احضار زهار

را روزانه بامشان حکم داد زان پایه خانه زادی در ریافت و تواب بخشودند ببادر

بنا برانی سادات در ریافت بهروز حسین الدین حسن خان به حکم احسن الله خان

روزی نماز ببارگاه سپهر بار آورد بفرمودند آنکه خدمت باید به پارس حکیم احسن الله

خان بحر است بمسوره و غیره مسوره با بفرمودند و سپاهی به شاهپای شیرو و سواد شهر

باو حسین گشته است روز بمحالیع بهروا به تقری او ابرو داد و بفرمود که بر است کورادی

و دوست نهی اوله زهر خورد و روان چنان کوبید که با بفرمودند و خلق بر هم خوردند

آرام نکرد و درام استحال رساند بانی و بر است نفوس منقول بفرموده آورد

فوزن بین و عین فوض دارد و به بفرمودند بادی

ماه مهام با نوزدهم بانی بسرد دربار چون شاه شان بشولان انگریزان به عیبه سپهر بار

تاریخ بفرمودند حکم داد و به بفرمودند احسن خان نکارش بیاد که نامه های

بفرمان انگریزان در ریافت برداشته <sup>بفرمودند</sup> گرانده گفتن داد بفرمودند آن سپارد <sup>بفرمودند</sup>

به است و بیتم ماه عیوب با نوزدهم بشو خلایق نادر با شجاع آمدی و تمام

با بیان که آورد بفرمودند بهروزا به فرمودند احسن خان تقدی فرمود و بفرمودند

هم تر نبود بگتار در آویز این بود <sup>بفرمودند</sup> انگریزان که استمان است بفرمودند بفرمودند

کار کرد که بکارآید و آنرا نسیب نماید و از برکت و فیوض غیبی توفیق بر او عطا فرماید و هر

چیزی که در قیامت آید در کفایت آن کس و در ایمنی او و در هر چه در حق او است

و هر چه در ایمنی او است و هر چه در ایمنی او است

و هر چه در ایمنی او است و هر چه در ایمنی او است

و هر چه در ایمنی او است و هر چه در ایمنی او است

و هر چه در ایمنی او است و هر چه در ایمنی او است

و هر چه در ایمنی او است و هر چه در ایمنی او است

و هر چه در ایمنی او است و هر چه در ایمنی او است

و هر چه در ایمنی او است و هر چه در ایمنی او است

الدنیا و الآخرة -

بست و دوم رمضان هجدهم یعنی هنگامیکه خسرو با جویان علاقه داشت قاضی نیز

الله را سرکوتوالی بمرافقاند که در هاستان نهاد حسب و نسب در یافته بمشورده

رسانید که خواهش و به وزیرانی آمد بمرزامل حکم داد که اورا کوتوال کرده آمد -

بست و سوم ماه افطار هجدهم ملی بندد لهند شهر بار و اندازگونی آن و الاتمار

شاهزادگان را هم به اثر نگذاشت قاضی نیز آورد که خاطر بمرزامل شاهزاده

بگرائید که گردشگر بگردد تارنگ صورت آسایش به بهدائی آورد پس بمشوره نیز

کشید و بهر رهگذر بگردد کم خوشی پیش گرفت دلجوئی را در نهفته فرو نگذاشت چاره روز <sup>و چند روز</sup>

را حکم داد دکان هالک بسته را ابوکشاد داد بهمان آرایش نهاد کشایش

بازار را بوجب افتاد نیز الله قاضی را بنظم کوتوالی ما بزرخت و به نسق همانه

رو آورد و باصلاح عام و به تسدید نام بدون متخان و بدکیشان پرداخت و

ایمان را از اسرار ساخت و بکوتوالی نگاه داشت پس چند بازار را بدان <sup>نگاه داشت</sup> کشتار

و شهر را بدل رهائی نماید داد چون خاطرش بهاسود باخسرو حقیقتش باز

نمود خسرو اورا چیزی به بخشود -

هست و سوم شاه جاوکه علی هم بدی اختتام گریه و تیرا فرود نروزم شاه و شاه برضا  
 اهله که گروهی از تالی تملک کلین حکیم از اهل کاشی که و بخشش مکرر به  
 خورش ادرنا آمد که از آنجا مرز کرده شاه به خطرات ایشان بر تالی رسید تا عرب و تنگ  
 فرستاد ولی فرستادگان با هر آریان هم ستم آنگاه ایشان بوجه فویه له باورد  
 هست و چهارم از راه عرب ستم علی عهد الحکما حکیم عهد الحسن الله سلطان  
 نگارون ساختن هزارگاه خسروی بر خاصیت و چنانکه سخن بهارات که همگی گروه بد  
 اطوار به بروقت روح هنگام چه از هند و چه از سلطان با هند و سلطان ملک  
 محمود اهل دولت جمله ملازمان با منزلت بگمان این و آن و بحیله چنین و چنان  
 بهر مکان و هر جا که میخواستند بر آورند ازین رو به رونق را امروز روزها دار  
 است شاه آه سرد کشید عهد الحکما حکیم خلیفه به مین درون برون بود از آنجا که  
 بیبرالدین احمد خان خواهر زاد<sup>خواهر زاد</sup> میسر خواننده ایشان بود پس به ذکر و چگونه  
 میخواستیم که پس به سفید زده روشن و سفید شش است و هم از گین و میان  
 من هجده ان همانا ادب پایه سعادت پایه دارد و از اولایا پیمان است -  
 هست و پنجم ماه تازی هست و یکم ماه ملی بدر بارگاه حافظ تدیم الدوله عهد  
 داود خان بهادر <sup>بسیر</sup> برداخت که گروهی خیره سو بسکن رام سرنده است  
 انگریزی علم کنش بر افراخت و بر آفرینش دست بشما انداخت همانا همگی سپاه  
 جور گوی شد ظلم را روزگار کرد ستم هر خاصیت چونکه جای بودن رام سرنده است  
 بجای پاش خانه زاد قریب دارد گروه از آن بدش از آنجا بهر خاصیت بجای  
 خانه زاد در نصیبت بهجبت برین و پادشاهین فدوی هم برداخت غوغا انداخت ماه  
 زنده را آهنگ دارند تا به و تا را اخت را بهیچ آورده اند به اهل زندگان سرتیم  
 اندان که عرض داد فرستاد بیون توجه نثر بودند گوش نروند تا آشنا بوده اند  
 انداخت تمیکنند اینک خانه زاد دشوری را خواهان است که ازین به جور و بان خیانت  
 که آرد دارد که بان کیوزان رفته اظهار اناعت کند ایندرون درینجا بودن

آب ریختن از مسجد چون میسر نبود که هر چه بدین <sup>منزلت</sup> است در بروج پادشاه آورد  
 و خانه‌های بزرگ را در سینه بر سر ایشان <sup>باز آورد</sup> و سینه خلق <sup>بگردان</sup> و عاقلان را مردم  
 زمین کرد و با چاره نامزایان توان کرد <sup>و او بود که بدین</sup> و اگر <sup>باز آورد</sup> بود پس از دولت  
 بهادری مدتی است از مبادیات <sup>عالم است</sup> چرا <sup>با</sup> دانش <sup>باز آورد</sup> کرده و خلق <sup>باز آورد</sup> بود  
 و سفال‌نماک داشت کارهای دیگر بر سر <sup>با</sup> ساختن <sup>اعمال</sup> خلق <sup>را</sup> واجب بود برای  
 خوا را باعث <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 و مسجد را بنیاد <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 درگاه حضرت پختیار کاکلی <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 بود که بلوخی <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 قلعه شاهجهان آباد بود <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 ساختن و اجرائی آورد و <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 آتش <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 و <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 درگاه قدم شریف بنا ساخت هر آینه <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 فیض گران شد

بست و هفتم ماه تراویح بست و سوم شهریور - گاه نمازگاه که بزم درباریان  
 آوازه آمد و حکایت ناکسان به صرفه عرض <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 این ارحمان خان بهادر بدیر حاضر شد <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 و هنگامیکه کمر استان بر وی <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 و آنکه <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 علیخان خواجه سرا این ستم نامعز را روا <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 گرفت <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با  
 علی <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با

---

علی <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با <sup>باز آورد</sup> با





بسم الله واه وسلم (بسم الله واه وسلم) اللهم صل على محمد واه محمد  
 الصالحين و اگر چه بیست و هفت روز از این است که هر روز سری به یک ازان خیره  
 سر بردارد اما بیست و هفت روز که پیش آن بظلمت بود قضا تمام ما به نگارند -  
 بنابر سخن بود شد جائی کرده سخن که از اول آمد بود در این - از آنجا که سخن بود که  
 شاهزادگان را بی تاثیر نگاشتند که گام همت برداشتند گام دل بر آوردند آنچه  
 که مظلومان را از تنگدستی ایشان در گرفته با خود آورده بگفتند و سپهر بند و تپیدند  
 بناگشتن ایشان نبودند پس خانه های کوهنالی را مانع آنان ساختند و بعضی از ایشان  
 را اندرون قلعه به شاه جائی نهادند که زمانه زندگی شان گذارده آمد -

بیست و نهم ماه روزه بیست و پنجم ملی - دارالغروب را کار پیشی اجود همانام  
 شهری شد و کوه شروع و آنجا بازار کوچک جائی دریم سوا شد پس از آن کار ضرب اهتمام  
 با دلت ضرب سکه گوی و زینت سکه چنان زدیم سکه زد در جهان پخته اله و شاه  
 هندوستان به ادر شاه - امروز چند روز به ازان که پیش نظر آوردند فرمود بی نماید  
 که این بساط باشد که آخرین نشاط است -

بکم سوال روز عید بیست و ششم ملی - خسرو تالک خواست و آداب نماز عید الفطر  
 بمسجد بود هر خواست داشت گاه <sup>چهار</sup> بچند گاه شود گرفت شاهزادگان و امیرزادگان  
 بندگی <sup>بندگی</sup> سبقت گرفته و الا پایه اندر خفتند پس ازان در گروا بهشتگان با دایه نذر زرها  
 پیش نظر نمودند سپس سپهریان و لشکریان بنا بر آداب نذر و نثار بهانه پایه آمدند  
 بخت خان که بخت بلند خان خطاب یافتند <sup>یافت</sup> زو بهیار به نثار آورد و هم دیگر سران  
 دگر به پیشکش گزانه به سراپاستان <sup>نهادند</sup> به بهرانی آن سپهر برداشته خلوص  
 عهدت را گزید دادند و سلطه عز و حرور را بدو آردند - کورجیه تا سنه  
 نام و نثار پلایه را به خان بهر آورد و نذر گزار گردانید و مستعد از پیش  
 بهر و احمد علی نام فرستاد راه باب کوه با دایه پیشکش پیش آمدند و  
 بهر آوردند که بر زبانان ملان بهر زمان در دیوار و سواختار بردارند -